

بازداشت

فریدون گیلانی

gilani@f-gilani.com

www.f-gilani.com

بازداشت کنید !

پای مرا به اتهام راه رفتن
دست مرا به اتهام نوشتن
زبان مرا به اتهام چرخیدن
و صدای مرا به اتهام پیچیدن در هوا

من پشت دیوارهای شما یاد گرفته ام
که عشق را چگونه در فلاخن بگذارم
زنگ در را چند بار بزنم
و نرده ها را چگونه از جا بکنم

بازداشت کنید !

دلی را که به هوای آزادی پر می زند
عاشقی را که مخفیانه به معشوقه اش نگاه می کند
مشتی را که به خود می پیچد
و آهوانی را که دنبال چشمه می گردند

بزنید !

با زنجیر بزنید
با باتون هائی که غسل شان داده اید بزنید
با پوتین هائی که به نماز ایستاده اند بزنید

من از سنگ هاتان موزه ای ساخته ام
که پوکه های گلوله را به دیوارش آویخته اند

بازداشت کنید !

شعر مرا که شبانه به تنگ آمده
حرف مرا که می خواهد از ساقه ها شعر بسازد
چشم مرا که خانه های شما را یاد گرفته
این همه قطره ای را که از خاک می گذرند
و تابوتی را که از رفیق من آهنگ می سازد

اگر این برف سنگین آب شود
و آن دانه از زمین در آید

قطار فشنگ تان چنان سرمائی خواهد خورد
که آن همه فرمان خواب تان را پریشان کند

چیزی نمانده که خانه ها به کوچه بریزند
و کوچه ها به خیابان برسند
گیرنده ها تان را برق بیندازید

شکار کنید !
دختری را که به شقیقه اش گوله خورده
پسری را که از دیدن شما خسته است
مادری را که در پی پسرش
چادرش را به کمر بسته است

من آنقدر بیدار می مانم
که خوابیدن یادم برود .

آذر ۱۳۸۸